روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه • ۲۹ خرداد ۱۳۹۳ • ۲۱ شعبان ۱۴۳۵ • ۱۹ ژوئن ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۲۰۴۳ • ۱۶صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۶ • اذان مغرب ۲۰:۴۴ • اذان صبح‌فردا ۴:۰۲ • طلوع آفتاب ۵:۴۸

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

اختراع اتوبوس هواپیمایی توسط یک ایرانی غیور

● **پوریا عالمی:** من بگویم بـا آمبولانس زدم به هواپیما و هواپیمـا از کار افتاد و غُر شـد و دیگـر نمی‌تواند پرواز کند، باورتان می‌شود؟ نمی‌شـود دیگر. می‌گویید عالمی دارد تمریـن نطق انتخاباتی می‌کند یا می‌خواهد سـبک سخنرانی‌های آقای احمدی‌نژاد را تقلید کند. یا می‌گویید ایـن آمبولانس‌چی خالی‌بند اسـت و تا حـالا صداش را درنیاورده بوده. ولی باورتان بشـود یا نه، یک جغله‌اتوبوس زده بـه یک فروند هواپیمای «ایرباس» شـرکت «ماهان» و هواپیما از دور خارج شده. (ایسنا)

به همین مناسـبت ما نظر چند کارشـناس را جویا شدیم: کارشناس تلویزیونی: ضربه اتوبوس به هواپیما یـک پیام به جهان و ابرقدرت‌های جهانی دارد و آن هم این است که کسی گول هیکلش را نخورد. چون هواپیما گول هیکلش را خورده بود.

جوجه: من یک‌بار با یک فیل دعوام شد، فیله فوت کرد، من خـوردم به دیوار، کرک و پرم ریخت. گفتم: صبر کن، تازه لباسم را درآوردم. من همین‌جا اعتراف می‌کنم که راننده اتوبوس من بودم و می‌خواستم انتقامم را از فیل بگیرم که هم‌هیکل هواپیمابود.

جوجه‌چیکن: من همدست خارجی جوجه هستم که بهش تسلیحات اتوبوسی و رانندگی هارددرایو یاد دادم. راستش من هم یک‌بار زدم به یک موتوری، بیهوش شدم. به هوش که آمدم دیدم توی قفس هسـتم. گفتـم: ای‌وای... یعنی موتوریه مرده من را انداخته‌اند زندان؟

حاتمی‌کیا: مـن این نظریه را قبلا در فیلم «موج مرده» به تصویر کشیدم که «راشد» شبانه رفت و به ناوهای آمریکایی مشت زد تا حساب کار بیاید دستشان. حالا می‌بینیم که با همان جهان‌بینی یک اتوبوس رفته توی دل هواپیما. باید از من تقدیر کنید.

راننده اتوبوس: من همیشه دقت می‌کردم برای بلندشدن هواپیما با آن هیکل، تک‌آف می‌کنند و پایشان را می‌گذارند روی گاز و از زمیـن بلند می‌شـوند. من فکر کردم اگر ما ایرانیان غیور بتوانیم همین کار را با اتوبوس بکنیم و از زمین بلندش کنیم، دیگر تحریم‌ها بی‌اثر خواهد شد و ما نیازی به هواپیمای اجنبی نداریم. اگر توجه کنید اسم این هواپیما هـم «ایرباس» بود که یعنی اتوبوس هوایی. امیدوارم از من به‌عنوان نخبه در کنار حاتمی‌کیا تقدیر کنند.

اتفاق

«پیکان» نباشیم

پژمان موسوی

● انتقاد وظیفه ماسـت، هویت ماسـت و بر ماست که به‌دنبال توجیه و پذیرش وضع موجود نباشیم و ایده‌آل‌ها و آرمان‌هایمان را بگوییم. فرقی هم نمی‌کند این انتقادمان کـدام حوزه در چه مختصاتی را در برمی‌گیرد: از وضعیت نامناسب آسفالت خیابان گرفته تا پیچیده‌ترین مناسبات در سطوح بالای قدرت، همه اینها می‌تواند محل نزاعمان باشـد و نقطه عزیمت‌مان برای انتقاد. هر شـهروندی به صفت «شهروند بودنِ» خود، می‌تواند و حق دارد که انتقاد کند و روزنامه‌نـگاران به‌عنوان نمایندگان وجدان عمومی جامعـه، نه تنها می‌توانند که ضرورت دارد «وضع موجود» را نپذیرند و از سـازوکارهای قابل نقد، انتقاد کنند. اینها همه یک‌سوی ماجراست و سوی دیگر، حقی است که به خود برای دخالت در حوزه خصوصی زندگی افراد می‌دهیم و به بهانه انتقاد، زیروبم زندگی فرد را روی دایره می‌ریزیم؛ یا اینکه به کوچک‌ترین رفتار و موقعیتی خاص، از نظرگاه اعتقاد شـخصی‌مان می‌تازیم و آن را زیر سـوال می‌بریم؛ انگ می‌زنیم، برچسـب می‌چسـبانیم، توهین می‌کنیم و بـا یک نـگاه «صفر و صدی»، دودمـان یکدیگر را بر باد می‌دهیم و فراموش می‌کنیم که در نگاهی توسـعه‌یافته، این اقدامات هیچ‌جایی ندارد و یک انسـان توسـعه‌یافته، چنیـن رفتارهایی را به بهانه انتقاد، از خود بروز نمی‌دهد. نگاه توسعه‌یافته یعنی پذیرش «دیگری»؛ دیگری هم‌چیزی نیست جز رفتارهایی متفاوت در موقعیت‌هایی متفاوت با افکار و عقایدی متفاوت. (موضوع خواندن عقد مهناز افشار توسط محمد خاتمی) نگاه توسعه‌یافته یعنی استقبال از هر رفتـاری که می‌تواند جامعـه را تکانی کوچک دهد و بر قشـری خاص تاثیرگذار باشـد. نگاه توسعه‌یافته یعنی شادشـدن از شادی دیگران و شریک‌شدن در شادی‌شان. (موضوع سفر هنرمندان به برزیل برای حمایت از تیم‌ملی) نگاه توسعه‌یافته به‌دنبال «سوتی» گرفتن نیست و یک کنش را در مقیاس کلان آن و میزان تاثیرگذاری‌اش بر لایه‌های مختلـف اجتماعی می‌بینـد و درک می‌کنـد. (موضوع تماشای فوتبال از سوی رییس‌جمهور با لباس ورزشی) نگاه توسعه‌یافته حتی از شبکه‌های اجتماعی هم که ظرفیت بالایی برای حاشیه‌سازی برای افراد دارند، استفاده درست و اخلاقی می‌کند و نشـان می‌دهد که همگام با رشـد و تکامل تکنولوژیکی شبکه‌های اجتماعی مجازی، «فرهنگ» صحیح بهره‌گیری از آنها را هم می‌داند و در جهت آن گام برمی‌دارد. نگاه توسعه‌یافته، نگاهی مدرن و نه ارتجاعی به مسایل دارد و همه‌چیز را با عینک سوءظن نمی‌بیند. یادم می‌آید در فیلم باغ‌های کندلوس، ایرج کریمی دیالوگی را با استفاده از عنصر «کهنگی پیکان» و پاک نشدن اثر «زندگی پیکانی» از زندگی مدرن ما تنظیم کرده بود که بسیار امروز به کارمان می‌آید: «ما همچیمون مدل «پیکانه»... حتی اگر «موسو» سوار شـیم بازم «پیکانیم»... کارامون، زندگیمون، فکرمون... همش مدل «پیکانه»...»... به‌نظر می‌رسد نگاهی تازه به موضوعات و مسـیل سیاسـت و فرهنگ، ضرورت امروز ماست؛ ضرورتی که برساخت نهایی آن عبور از نگاه «سیاه و سفید» و ورود به عصر نگاه «خاکستری» است...

کارتون خواب

آروین

arvinmad@gmail.com

میراث فردا

شریعتی ناخدای آزادی

غلامرضا امامی

همواره او را، دکتر شـریعتی را ناخدایی می‌دیدم که در شط پرشوکت شب کشتی می‌راند. خیزابه‌های خروشان و موج‌های مواج را کج‌ومج می‌کند اما وی را باکی نیسـت که در شـب تاریک و بیم مـوج و گردابی چنان هایل به پیش رود؛ هرچند کجا می‌دانند حال او سـبکباران سـاحل‌ها... می‌خواست به ساحل آزادی برسد و بادبان آگاهی برافروخته بود... همیشه او را چون صیادی می‌دیدم که به ژرفای دریای کهن، می‌رود تا مرواریدها بر کشد و خزه‌ها و خرافه‌ها بزداید. او را مسافری دیدم در سیر انفس و آفاق، میان مکه، مسکو، رم و قم، دیروز و امروز مولانا و مارکس، سفر می‌کند و جان جوشیده‌ام در پی آگاهی است و می‌خواهد شعله‌ای فراروی سرگشـتگان سـنت و مدرنیته برافروزد... «موسیو شاندل» که در فرانسه «شمع» اسـت اول حروف نام مستعار اوست: شریعتی‌مزینانی «علی»؛ که چون شمع سوخت تا روشنایی بپراکند. همچنان او را می‌بینم که بر نیمکت‌های باغ زیبای ابزرواتوار پاریس نشسـته اسـت و در اندیشه رهایی است، می‌خواهم بپرسم: - موسیو شـاندل چه روزگاری داشتی؟ چـه روزگاری داریـم؟ می‌بینم که در مـرگ هم همچون زندگی میان زمین و آسمان است. پیکرش در تابوتی است به امانت نه در خاک که بر خاک.می‌خواهم بپرسم: - دکتر شـریعتی عزیز چه خبر؟ اکنون بـه افراطی‌ها فرمان جهاد نکاح صادر می‌شـود و زنان به‌زور همسران ربوده می‌شوند. ... خون و خشـم و خشونت جاری است. اما دکتر با لبخند پاسـخم را می‌دهد و می‌گوید: اینجا بین زمین و آسـمانم، همچـون زندگی، میـان تقدیس هواخواهان و دوسـتان و تکفیر بدخواهان و دشمنان... می‌گوید در زندگی هم چنین بودم، برخی شیعیان مرا وهابی می‌خواندند و برخی سنیان مرا شیعه غالی‌افراطی می‌دانستند. باز هم لبخند می‌زند. نه تهییج و تشویق، او را مغرور می‌کند و نه تحریک و تعریض، او را از رفتن بازمی‌دارد. به سـال ۴۶ خواسـت که با جلال آشـنا شـود. گفتم فردا می‌رویم اما دفتری به او سپردم که نگاهی بیفکند، فردا در دفترم چنین نوشت: کوه‌ها با همند و تنهایند/همچو ما با همان تنهایان

شریعتی هرچند در سخن و کلام پهلوانی بود پرشور اما در دیدارهای دوستانه، دوستی بود پرمهر، هرچند غم این خفته چند خواب در چشـم ترش می‌شکست، اما به طنز سخن می‌گفت و دیدگان نیمه‌بازش جهان را به شادی می‌خواند. به همان سان که در فرهنگ اسلامی چیره بود با ادب معاصر آشنا بود. دوست شاعرم شفیعی‌کدکنی می‌گفت: به روزگار تحصیل در حوزه علمیه خراسان، نخستین‌بار او بود که مرا با شعر نو و م. امید آشنا کرد. شریعتی، به فلسفه ذهنی باور نداشت و گاه از سر خشم فیلسوفان را با واژه‌هایی می‌نواخت که بر کناره نشسته و مردم را از یاد برده بودند. از قضا دکتر سیدحسین نصر، برایم روایت کرد که به وساطت برآمده بود تا دکتر شـریعتی از زندان آخر رهایی یابد و می‌گفت روزی دکترشریعتی برای سـپاس به دیدارم آمد، از این سخن او گله‌مند شـدم و گفتم با حضرت علامه‌طباطبایی صحبت می‌کنم که درسی از فلسفه اسلامی را به صورت خصوصی بگذارد. دکتر به شـوق، پذیرفت اما فرصت این کار با سـفر دکتر از کف رفت...بی‌شـک در گذر این سال‌ها نمی‌توان با انبوه نوشته‌ها و آرای او هم‌نظر بود. خود او وصیت کرده بود و به رادمرد دین و دانش و رادحکیم زمانه حضرت محمدرضا حکیمی سـپرده بود که تنقیح و تصحیح نوشـته‌هایش را برعهده بگیرد بی‌شـک سخنانی از سـوزدل گفت اما اسب راهوار هم گاه سکندری می‌خورد: «ان‌الجواد قد یکبوا»... اما از یاد نباید برد به سهم خویش و به زعم خویش کوشید شعله آگاهی و مشعل آزادی را برافروزد. در این روزها او را می‌بینم که نگران و استوار به ما می‌نگرد. کار او پایان نیافته است. از او بسیار بیاموزیم و روا نیست اگر چاله‌ای در خیابانی است یا ستمی به ستمدیده‌ای می‌رود طنز و دشنامی نثارش کنیم. او را می‌بینـم که همچنان به پیش مـی‌رود به راه آگاهی و آزادی و: ماهمچنان دوره می‌کنیم، شب را و روز را، هنوز را...

خبر فردا

● جشـن شـاهنامه با همکاری ده‌ها سازمان و مرکز آموزشی کودکان برگزار می‌شود. این مراسم، پنجشنبه ۲۹خـرداد از ۱۰صبح واقع در خیابـان طالقانی، نبش سینما فلسطین، خیابان برادران مظفر، مرکز هنری صبا؛ موسسه پژوهشی کودکان دنیا آغاز و تا ساعت ۱۷ ادامه دارد.

● رونمایی فیلم-تئاتر «چشم‌هایی که... برای توست» با حضور بهاره رهنمـا، در کافه کوک، جمعه ۳۰خرداد از ساعت ۱۶تا۱۸ به نشانی خیابان قائم‌مقام‌فراهانی، میدان شعاع برگزار می‌شود.

● نگاه‌نو شـماره ۱۰۱ با یادداشـت‌های سردبیر آغاز می‌شـود. یکی از یادداشت‌های سردبیر این است که در سال ۱۳۹۳ معادل هشـت‌میلیون‌تومان (با هزینه‌های پسـت) نگاه‌نو رایگان توزیع می‌شود و سردبیر خواسته است گروهی از کسـانی که نگاه‌نو را به رایگان دریافت می‌کنند، برای مشارکت در ادامه حیات نگاه‌نو، خودشان انصراف بدهند و نگاه‌نو را مشـترک شـوند یا به صورت تک‌شـماره از روزنامه‌فروشان بخرند. نگاه‌نو شماره ۱۰۱ در ۲۶۸ صفحه، به بهای ۱۰هزارتومان روز پنجشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۹۳ در تهران منتشر شد.

سلام به فردا

کاش ایرانیان دومین ملت شاد جهان شوند

ابوالحسن داوودی

با وجـود این که مدت طولانـی از منتظرنبودنم برای شـنیدن خبر خاصی می‌گذرد، شـاید به ایـن دلیل که خبرهای این دوران گذرا و ناپایدار شـده‌اند، با این حال اما همیشه دلم می‌خواهد خبر آرامش و امنیت جهان را بشنوم، خبـری که بگوید همه در فضایی آرام و بی‌دغدغه به‌سـر می‌برند. در میان اخباری که همیشه آمدنی و رفتنی است و نفع و زیان آن هم به‌روشنی معلوم نیست برای چه کسانی تمام می‌شود، خبر دلچسب و خوشایندی که همیشه خودم را برای شنیدنش امیدوار نگه داشته‌ام این است که همانطور که اندکی پیش در خبرها اعلام شد مردم ایران دومین ملت غمگین و ناشاد دنیا هستند، متقابلا در همه دنیا منتشر شود ایرانیان دومین ملت شاد جهان هستند، هیچ خبری مثل شنیدن شادی مردمم خرسندم نمی‌کند.

گزارش فردا

داریوش مهرجویی، گلاب آدینه و علی شکوری‌راد به بهانه ۹۰سالگی «آقای بازیگر»

«عزت» ماندگار

عسل عباسیان

«آقای بازیگر» فردا در حالی ۹۰سـاله می‌شـود، که بناست اولین درخشش سـینمایی‌اش پس از ۴۵سال دوباره در پایتخت اکران شود. فردا پس از سال‌ها، «عزت‌الله انتظامی» که به تازگی از بسـتر بیمـاری بیرون آمده، «مش حسن» را باز بر پرده سینما خواهد دید. حضور او در سینما و تئاتر ایران، اتفاق مغتنمی به شمار می‌آید، چون همه آنها که در جوارش بوده‌اند، از او فراوان آموخته‌اند. «داریوش مهرجویی» که کاشـف «آقای بازیگر» است، از ماجرای انتخاب بازیگران «گاو» می‌گوید: «از همان روزی که تصمیم به ساخت این فیلم گرفتم، قصد داشتم تمام بازیگرانـم را از بین تئاتری‌های اثرگـذار انتخاب کنم. انتظامی و نصیریان و والی و همچنین دولت‌آبادی همگی در تئاتر فعال بودند و در نسخه تئاتری «گاو» هم قبل‌تر بازی کرده بودند. با اینکه آن تئاتر را ندیده بودم اما حدس زدم که انتظامی با وجود اینکه ۴۰سال دارد، برای ایفای نقش «مش حسن» مستعد است. حدسم درست از آب درآمد. «انتظامـی» در این فیلم واقعا درخشید. به‌خصوص اگر نسـخه جدیدی که بناست فردا در فرهنگسرای نیاوران اکران شود را ببینید، متوجه این گفته‌ام می‌شوید. نگاه‌ها و لحظات عجیب بازی او در این نسخه، با کیفیت خیلی بهتری نمایان است.» «داریوش مهرجویی» سپس آرزو می‌کند که ای کاش به بهانه تولد «عزت» سـینمای ایران و برای ادای دین به یک عمر کوشـش هنری او، نسخه ترمیم‌شده «گاو» در سـینماهای سراسر کشور اکران شود و در نهایت به پاس سال‌ها رفاقت و همکاری با این هنرمند می‌گوید: «امیدوارم همچنان بتازی و مایه افتخار و عزت ما باشی آقای عزت‌الله انتظامی.»

«گلاب آدینـه» با شـنیدن نام این اسـتاد صحنه و سینما، به وجد می‌آید و با لبخند همیشگی‌اش خاطره‌ای از ایشان را مرور می‌کند: «در فیلم «روسری آبی» با آقای انتظامی همکار بودم و برای همه سکانس‌ها، از آنجا که بیماری تمرین دارم، مدام در حال تمرین‌کردن بودم. یک روز سر ناهار، همه جمع بودیم و مشغول ناهارخوردن، که ناگهان متوجه شدم آقای انتظامی نیستند. دنبالشان رفتم و دیـدم ته حیاط در حـال تمرین‌کردن هسـتند. به خودم گفتم کـه ای گلاب آدینه! ناهار را ول کن و برو تمرین را بچسب؛ و ناهار را نیمه‌کاره گذاشتم و فوری تمرین را شروع کردم. برایـم جالب بود که بازیگری با این همه تجربه مثل یک دانشجو به کارش اهمیـت می‌دهد و حسـاس اسـت و سـخت تمریـن می‌کند. تولدتان مبارک. برقرار و سـلامت باشید آقای انتظامی.»

«علی‌شکوری‌راد» سیاستمدار اصلاح‌طلـب و نماینـده مردم تهران در مجلس ششم، از منظر اجتماعی به اهمیت فعالیت‌های غیرسـینمایی «عزت‌الله انتظامی» اشاره می‌کند: «ایشان عمر طولانی را در عرصـه هنر گذرانده‌اند و مهم‌تـر از این هنرورزی شاید این باشد که در این سال‌ها همیشه تعهد اجتماعی خودشـان را به نحو احسـن به جا آورده‌انـد. آنچه این هنرمند را برجسته می‌کند تنها هنرش نیست، شخصیت یگانه اوسـت. اینکه ایشان در عرصه هنر تبدیل به یک سوپرستاره شده، به این دلیل است که در طول همه این سال‌ها مردمی ماندند و شهرت باعث جدایی‌شان از مردم نشـده است. جامعه ایرانی به داشتنشان افتخار می‌کند. آقای انتظامی هرگز ورود مستقیمی به مسایل سیاسی نداشته‌اند؛ اما همین که یک هنرمند کار خودش را درست انجام دهد و شرافت و عزتش را حفظ کند، این شرافت و عزت را به کلیه عرصه‌های جامعه تسری می‌دهد. وقتی فردی در جایگاه خودش عزت و شرافت را حفظ می‌کند سـبب می‌شود تا افراد در سایر عرصه‌ها از جمله ورزش، اقتصاد و سیاست، ترغیب شوند تا مسیری مشابه در پیش بگیرند. چنین فردی، بزرگ منشـی را در جامعه تسری می‌دهد. «عزت‌الله انتظامی» شخصیت بزرگی است که در عرصه اجتماعی به همین ترتیب توانسته الگو ارایه کند. همه این موارد دست به دست هم داده‌اند تا ایشان تبدیل به چهره‌ای ممتاز شـوند. شـروع آشنایی من با نامشان در دوران دانشـجویی‌ام بود، زمانی که تحسین حضرت امام(ره) از نقش «مش حسن» در فیلم «گاو» را شنیدم.» «شـکوری‌راد» حرف‌های خود را اینگونه به پایان می‌برد: «امیدوارم خداوند عمر طولانی همراه با عزت و سلامتی به آقای بازیگر بدهد و حضورشان سالیان سال در جامعه هنری کشورمان مستدام باشد.»

«عزت‌الله انتظامـی» فردا در حالی وارد دهمین دهه عمرش می‌شـود که بی‌شک دسـتاوردهایش به سبب مسیری که طی کرده تنها محدود به شماری نقش‌های ماندگار در تاریخ سـینما و تئاتر ایران نیسـت. به گواه تلاشـش برای رهایی چند مجرم از اعـدام، تکاپویش برای کمک به آسیب‌دیدگان زلزله بم و ده‌ها اتفاق دیگر، دستاورد بزرگ‌تر او همان تسری همدلی به جان جامعه ایرانی است؛ تولدش مبارک.

در همین حوالی

نیجریه... جام‌جهانی، ۲۰سال پیش...

عباس یاری

۲۰سـال پیش برگزاری پانزدهمین دوره جام‌جهانی فوتبال در آمریکا، دوره‌ای بسـیار هیجان‌انگیز و سرشار از غافلگیری‌های ریزودرشـت بود: بلغارستان تیم قدرتمند آلمان را از صحنه بازی‌ها کنار زد. آرژانتین مارادونا را داشت و نداشت، چرا که او به‌خاطر مثبت‌بودن آزمایش دوپینگش در میانه جام از این رقابت‌ها کنار گذاشته شد. عربستان با شکست بلژیک به دور بعد رفت. از همه مهم‌تر اینکه مدافع بی‌نوای تیم ملی کلمبیا به‌خاطر گل به دروازه خودشـان در بازی مقابل آمریکا، موقع برگشـت به کشورش هدف ۱۲ گلوله یک هموطن متعصب و بی‌شعورش قرار گرفت و کشته شـد. همزمان با این بازی‌ها، من برای شرکت در جشنواره فیلم پزارو در ایتالیا بودم. هنوز ته‌مانده‌ای از اخبار مبارزه پلیس با نیروهای مافیا در رسانه‌های ایتالیا به چاپ می‌رسـید. چندنفری هم بر اثـر درگیری‌های گروهی در ناپل به قتل رسیده بودند اما تمامی این اخبار تحت‌الشعاع بازی‌های جام‌جهانی فوتبـال بود و عکس‌های قدونیم‌قد آقـای آریگو سـاچی - مربی وقت تیم ملـی ایتالیا - در صفحه‌های اول مطبوعات ایتالیایی چاپ می‌شد. تیم ایتالیا بحران عجیبی را پشت‌سر می‌گذاشت چون در بازی‌ها نتایج مطلوبی نگرفته بود و آینده مربی‌اش آریگو ساچی در گرو بازی سرنوشت‌ساز با تیم نیجریه بود. ایتالیا در این بازی‌ها شـروع امیدوارکننده‌ای نداشت، اگر این بازی را می‌باخت یا مسـاوی می‌کرد، باید چمدان‌هایش را می‌بست و روانه رم می‌شد. به همین دلیل این بازی برای ایتالیایی‌ها، بازی مرگ و زندگی بود. گزارش‌های لحظه‌به‌لحظه تلویزیون و تیترهای جنجال‌برانگیز مطبوعات، اهمیت و گرمای این بازی را به شکل عجیبی بالا برده بود. از حدود ساعت سه بعدازظهر، در خیابان‌های رم شاهد تاثیر عجیبی بودم که این بازی روی مردم گذاشـته بود. پرچم‌های برافراشته بر سردر مغازه‌ها و خانه‌ها، فروش انواع بوق و پرچم به بچه‌ها سوژه‌های خوبی برای فیلمبرداری و عکاسی بود؛ مغازه‌هایی که یکی بعد از دیگری کرکره‌شان پایین کشیده می‌شد. در این شـرایط با یک هندی‌کم از چهره هیجان‌زده و نگران مردم فیلم می‌گرفتم. بسیاری از آنها با تعطیل‌کردن مکان کسب‌وکار، با عجله روانه خانه‌هایشان می‌شدند. در بعضی از کافه‌ها و میدان‌های بزرگ ویدیوپروجکشن‌های بزرگی برای پخش بازی نصب شده بود. بعضی از مغازه‌دارانی که مانده بودند رادیوها را روشـن کرده و آنها که تلویزیون در محل کارشان داشـتند، به تصویر آن خیره مانده بودند و جـواب هیچ مشـتری‌ای را هم نمی‌دادنـد. بعضی‌ها هم رادیـوی پرتابل کوچکشـان را محکم به گوش‌هایشـان چسبانده بودند و با نگرانی به گزارش بازی گوش می‌دادند. با گذشت چنددقیقه از شروع بازی کم‌کم رم حالت شهری را به خود گرفت که حالت فوق‌العاده در آن برقرار اسـت. انگار در این شـهر توریسـتی و ناآرام که مثل تهران یکی از مشـکلاتش ترافیک اسـت، خاک مرده پاشیده‌اند. اما صدای جیغ و فریاد از پنجره اکثر خانه‌ها به کوچه و خیابان می‌ریخت. نگرانی از زمانی بالا گرفت که فرانکو زولا از بازی اخراج شـد و ایتالیا که نیاز به برد داشت، گلی هم از تیم نیجریه دریافت کرد. سـکوت و دلشـوره تا نزدیکی پایان بازی ادامه داشـت و ناگهان صدای جیغ و هیجان شهر را به لرزه درآورد و تک‌وتوک ماشین‌ها یا موتورسوارانی که از خیابان‌های خلوت می‌گذشتند، شروع کردند به بوق‌زدن، چـون در آخرین لحظه‌های بازی، روبرتو باجو با زدن گل مسـاوی کورسـوی امیدی را در دل تماشاگران ایتالیایی روشن کرد و دقایقی بعد با زدن‌گل پیروزی شهر را منفجر کـرد! کوکتل‌هایی از پنجره بعضی از خانه‌ها به خیابان‌ها پرتاب می‌شـد و با صدای مهیبی می‌ترکید. صدای جیغ و شادی همه شـهر را پر کرد. بوق‌های ممتد اتومبیل‌ها، اتوبوس‌های شهری و قطارهای مسافربری گواهی می‌داد کـه برای ایتالیا اتفاق مهم‌تری افتاده اسـت. در این فیلم مسـتند به‌طور اتفاقی دوربیـن از روی موتورسـواران و اتومبیل‌هایـی که با چراغ‌های روشـن در حـال بوق‌زدن هستند تصویر عبور یک قطار مسافری را در قاب دارد که آن هم در حال بوق‌زدن اسـت و هواپیمایی که مسافتش را برای نشستن روی زمین کم کرده انگار او هم دارد بوق می‌زند! این شـاید طبیعی‌ترین ابراز احساسـات از طرف مردمی بود که تیمشان با دشواری بسیار صعود کرده بود، درست شبیه همان اتفاقی که چندسال بعد راهیابی ایران به جام‌جهانی و بردن نتیجه بازی مقابل استرالیا و سال‌ها بعد مقابل کره، فضای تهران را پر از شـور و هیجان کرد. حال ۲۰سال بعد این بار این‌تیم ایران بود که به‌جای ایتالیایی‌ها مقابل نیجریه ایسـتاد و مثل یک سد محکم تیمی را که رسـانه‌ها روی توانایی و قدرتش حسـاب ویژه‌ای باز کرده بودند از کار انداخت. هرچند بعد از گرفتن همین یک امتیاز هم گروهی از علاقه‌مندان فوتبال نیمه‌شب سه‌شنبه صدای بوق‌های اتومبیل‌هایشان را در خیابان‌ها به صدا درآوردند اما باید صدای بوق‌ها و رقص و پایکوبی را بعد از بازی‌هایش با آرژانتین و بوسنی شاهد بود...!

فردا گذرانی

● هر کدام از ما در دقیقه ۲۰ تا ۳۰ بار نفس می‌کشیم، کاری که اصلا احساسش نمی‌کنیم. حتی لحظه‌ای را تصور نمی‌کنیم که این نفس بالا نیاید یا تنگ شود. اما در همین لحظه‌هایی که با آرامش نفس می‌کشیم بیمارانی هستند که با درد و سـختی نفس می‌کشند یا به کمک کپسول اکسیژن؛ بیمارانی هستند که هیچ راه معالجه‌ای برایشان نیسـت جز پیوندزدن یک عضو سـالم از کسی که دچار مرگ مغزی شده و دیگر به زندگی بر نمی‌گردد. بیماران فهرسـت انتظار پیوند عضو بیمارانی هستند که در طول سـال‌ها علاوه بر درد و رنج بیماری، سـختی‌های تامین دارو و مراجعه به پزشک و بستری‌های مکرر را هم تجربه کرده‌اند. این شرایط ناگوار برای دیگر بیماران نیازمند پیوند عضو وجود دارد، مانند بیماران کلیوی که هفته‌ای سه یا چهاربار دیالیز می‌شوند. نمایشگاه گروهی عکس «زندگی هدیـه اسـت» از تاریخ ۲۵ تا ۳۱ خـرداد، با حمایت‌های معنوی فارغ‌التحصیلان هنرستان هنرهای زیبای تهران و بنیـاد خیریـه یاران برکت مهـر در گالری شـماره ۲ فرهنگسـرای اندیشه این مجموعه فعالیت خود را شروع کرده است. ۳۳ هنرمند آثارشان را در این نمایشگاه عرضه کردند که در بین آنها نام‌هایی هم چون مجید برزگر، امیر عابدی، مصطفی قاهری، اکبر محبیان، بیژن میرباقری، نقی نعمتی، مرتضی پورصمدی و علی نیک‌رفتار نیز به چشم می‌خورد. همچنین بهار اصلانی، غزاله الهامیان، سـمانه حجاران، شیوا خدابخش، زهرا رحمانی، مهرنوش زمانی، ملیحه شاجری، آزیتا فلاح‌نژاد، مهسا قبایی، مینا قراخانلو، بهاره و آزاده و آرش نوزادمقدم آثارشان تا ۳۱ خرداد از ۱۰ صبح تا هشت‌شب در فرهنگسرای اندیشه واقع در خیابان شریعتی، نرسیده به سیدخندان قرار دارد و ورود برای همه آزاد است. اولین روز نمایشگاه با استقبال خوبی همراه بود. مجید مجیدی، سینماگر صاحب‌نام سینمای کشورمان هم با حضور در جمـع این هنرمندان، حمایت خود را از برگزاری این نمایشگاه نشان داد و اولین خرید از نمایشگاه را به نام خود ثبت کرد.